

98

4

مجموعه آثار ۳۳



شماره ۲۲۷ اکتبر ۱۹۹۸

پیام جهانی

نه جای بوسه تیر!

*

من آنچه از آتش بخاطرم مانده است
فروغ مشعل همواره تاب زرتشت است
شراب روشن خورشید و گونه ساقی است
سرود حافظ و جوش درون مولاناست
خروش فردوسی است
نه انفجار وسیعی که شعله سیال
به لحظه‌ای بدن صد هزار انسان را
بدل کند به زغال!

*

همه زمانه دگر گشته است
نه آفتاب حقیقت، نه پرتو ایمان
فروغ راستی از خاک رخت بریسته است
و آدمی، افسوس
بجای آنکه دلی را ز خاک بردارد
به قتل ماه کمر بسته است!

*

نه غار کهف، نه خواب قرون، چه افتاده است؟
یکی به پرسش بی‌پاسخم جواب دهد
یکی پیام مرا
از این قلمرو ظلمت به آفتاب دهد
که در زمین
که اسیر سیاهواری‌هاست
و قلبها دگر از آشتی گریزان است
هنوز رهگذری خسته را تواند دید
که با هزار امید
چراغ در کف
در جست و جوی انسان است!

شاد بودن هنر است

ژاله اصفهانی

بشکند بار دگر لاله رنگین مراد،
غنچه سرخ فرو بسته دل باز شود
من نگویم که بهاری که گذشت آید باز
روزگاری که بسر آمده، آغاز شود
روزگار دگری هست و بهاران دگر.

*

شاد بودن هنرست
شاد کردن هنری والاتر.
لیک هرگز نپسندیم به خویش
که چو یک شکلک بی جان، شب و روز،
بی خبر از همه، خندان باشیم.
بی غمی عیب بزرگی است،
که دوراز ما باد!

*

کاشکی آئینه ای بود درون بین، که در او،
خویش را می‌دیدیم.
آنچه پنهان بود از آینه‌ها، می‌دیدیم.
می‌شدیم آگه از آن نیروی پاکیزه نهاد،
که به ما زیستن آموزد و جاوید شدن.
پیک پیروزی و امید شدن.
شاد بودن هنر است.
گر به شادی تو، دل‌های دگر باشد شاد،
زندگی صحنه، یکتای هنرمندی ماست.
هرکسی نغمه، خود خواند و از صحنه رود
صحنه پیوسته بجاست.
خرم آن نغمه که مردم بسپارند به یاد.